

مریم فیاضی

توجه توجه

دوستان، یاران و همراهان کوله‌پشتی بشتابید که کوله‌پشتی آتش زده است به مال‌اش و می‌خواهد جایزه بدهد. به چه کسی؟
آها! سوال خوبی پرسیدی. پس خوب خوب گوش کن تا برایت بگویم:
مطالب خودت را، چه شعر باشد، چه داستان و چه گزارش، برای ما بفرست. البته این بار موضوعش را ما مشخص می‌کنیم. پس هر مطلبی را با موضوع **کمک به هم‌نوع** برای ما بفرست تا در مسابقه‌ی کوله‌پشتی شرکت کنی و از جایزه‌های ما بی‌نصیب نمانی.
کوله‌پشتی بی‌صبرانه منتظر آثار شماست. حتی شما دوست عزیز...

در ضمن ممنون از این‌که پاسخ‌های خودتان را به سوال سبزینه‌ی هفته‌ی قبل برای‌مان فرستادید. جواب درست «روز مبارزه با خشونت علیه حیوانات» بود که خانم سمیرا رهنما از اصفهان و آقای مجید بهرامیان از جلفا درست جواب دادند. صفحه‌ی سبزینه به زودی با این دوستان تماس خواهد گرفت.

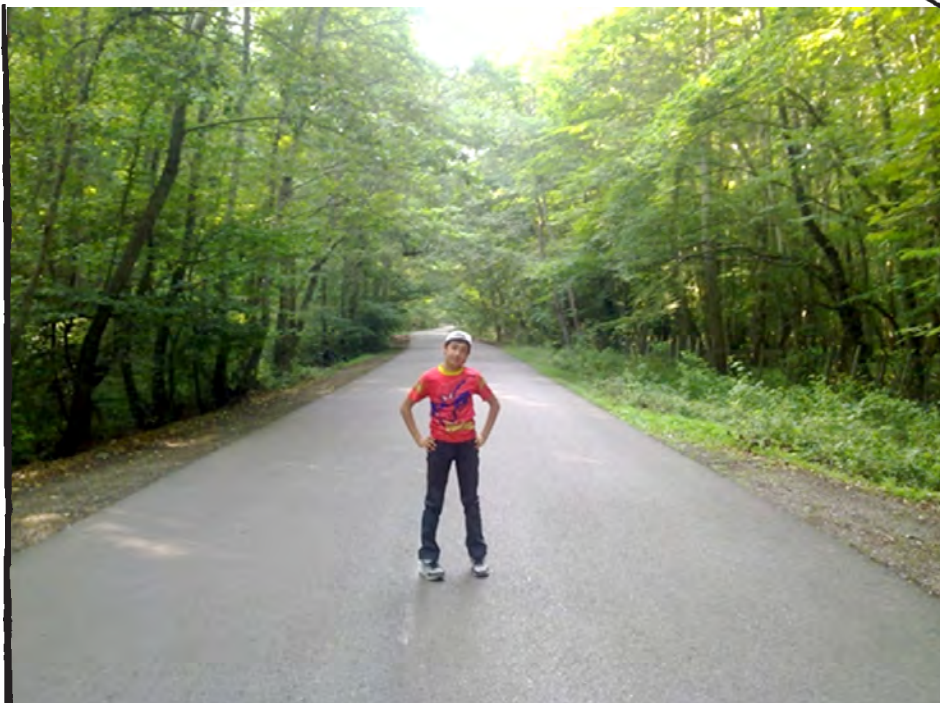
koolehposhty@gmail.com

دوستان خوب کوله‌پشتی ممنون. برای چی؟ برای ایمیل‌های خوب‌تان که پر از داستان و شعر و گاهی هم عکس است. اگر گزارش‌هایی از اتفاقات شهر و مدرسه‌تان هم بفرستید بیش‌تر خوشحال می‌شویم. فقط برای ارسال آثار‌تان لطفاً به چند نکته توجه کنید: اول این که کوله‌پشتی امکان چاپ آثاری با حجم بیش‌تر از پانصد کلمه را در این صفحه ندارد. دوم این که حتی المقدور از نوشتن به زبان محاوره خودداری کنید و نکته‌ی آخر این که کوله‌پشتی از چاپ آثار دوستانی که سنین نوجوانی را پشت سر گذاشته‌اند معذور است.

جنگل‌های زیبای سیسنگان

متین شایان، ۱۳ ساله از میاندواب

سلام، کوله‌پشتی گرمی: جای‌تان خالی. من همراه خانواده در جنگل‌های زیبای سیسنگان هستم. ما دو روز هست از ساحل زیبای دریا و این هوای زیبا و پاک لذت می‌بریم. من به عنوان یک عضو از خانواده‌ی کوله‌پشتی تمامی پلاستیک‌ها و آشغال‌های اطراف خود را جمع کردم تا طبیعت همیشه پاک و سالم برای همه باشد. این را هم بگویم که این سفر هدیه‌ی پدر و مادرم به من است، برای این‌که در آزمون ورودی مدرسه‌ی تیزهوشان قبول شده‌ام. من از این‌که توانستم پدر و مادرم را خوشحال کنم خیلی خیلی خوشحالم.



روزهای زوج خوب

سحر فیاضی، ۱۵ ساله از تهران

شنبه، دوشنبه و چهارشنبه‌ها روزهایی است که من به کلاس والیبال می‌روم و دوست‌هایم را می‌بینم. روزهایی که به سرعت می‌گذرد. ما ساعت‌ها سخت تمرین می‌کنیم تا به مسابقه‌های انتخابی تیم ملی نوجوانان دعوت شویم. وقتی با همدیگر بازی می‌کنیم، همه با هم مثل یک تیم هستیم. اگر کسی خوب بازی نکند، همه کمک‌اش می‌کنیم. گاهی وسط بازی یکی خنده‌اش می‌گیرد و بعد از چند دقیقه همه با هم می‌خندیم. مربی می‌آید و به ما تذکر می‌دهد. همه ساکت می‌شویم و تا مربی از ما دور می‌شود دوباره می‌خندیم. آن وقت است که مربی هم از این همه خنده‌ی ما خنده‌اش می‌گیرد. وقت تمرین که تمام می‌شود، مربی سوت می‌زند و همه‌ی ما علت این سوت‌زدن را می‌دانیم. یعنی این‌که وقت آن است که برای مسابقه‌ی دوستانه بین دو تیم آماده شویم. همه با هیجان بیش‌ترین تلاش‌مان را می‌کنیم تا مربی به ما افتخار کند. پس همه با هم به امید روزی که در مسابقات انتخابی تیم ملی نوجوانان برنده شویم...

نیمکت

بهنام عبداللهی، ۱۳ ساله از تبریز

هر بار
در پارک
به دنبال یک
نیمکت می‌گشتم.
یک نیمکت خالی!
و یک روزنامه
جای پدر بزرگ
خالی...

